

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در استدلال به آیه شریفه «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا
يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ يَكُلُّ شَيْءٍ عَالِمٌ» (توبه/115) بود.

تمهیداً گفتیم چون طاهر بدوی آیه مبارکه معنایی بود که اسنادش به خدای متعال با قواعد
عقلی کلاً موافق نیست از این جهت بزرگان معانی مختلفی برای آیه شریفه فرمودند که
هفت معنا عرض شد. و بعد از آن هفت معنا وارد این شدیم که آیا این‌ها دلالت دارد یا
دلالت ندارد.

ما این جا دو راه داریم؛ یکی این که ابتدائاً بحث کنیم کدام معنا تمام هست بعد آن معنا را
محاسبه کنیم که دلالت دارد یا ندارد و راه دوم این است که همه معانی را محاسبه کنیم
که دلالت دارد یا ندارد، بعد اگر استظهار کردیم یکی از آن‌ها را که همان بود که دلالت
می‌کند که فیها و نعم، و اگر استظهار نکردیم و مردد شد بین تمام آن‌هایی که دلالت دارد
باز هم کفانا ولی اگر مردد شد بین ما یدل و ما لایدل آن وقت... فلذا این راه دوم را
انتخاب کردیم.

خب معنای اول این بود که ضلالت را به معنای گمراهی بگیریم چون خدای متعال گمراه
نمی‌کند کسی را، معقول نیست. پس بنابراین به معنای خذلان گرفته می‌شود و در حقیقت
معنای حقیقت شریفه این است «و ما کان الله لیخذل قوماً بعد از هداهم حتی یبین لهم ما
یتقون» بر این اساس گفتیم کسانی که به معنای خذلان گرفتند خودشان چهار طایفه
هستند؛ خذلان گفتند امری است مغایر با عذاب اما اهون از عذاب. یعنی کم لطفی مثلاً به
تعبیر فارسی. این را محاسبه کردیم گفتیم بنابراین که این معنا باشد دلالت تام است حالا
لولا اشکال عام ولی دلالت می‌کند بر این که خدای متعال می‌فرماید ما کم لطفی
نمی‌کنیم قبل البیان. پس به طرق اولی دلالت می‌کند بر این که قبل البیان عذاب نخواهد
کرد.

احتمال دوم این است که خذلان به معنای مغایر با عذاب هست ولی اشد من العذاب
است، یک معنایی است اشد من العذاب که عبارت باشد از طرد و سد راه هدایت و این‌ها.

اگر به این معنا هم بگیریم گفتیم این دلالت نمی‌کند علی الاقوی برای خاطر این که خدای
متعال این را قبل البیان، این امر شدید و قوی را وقتی قبل البیان می‌فرماید من انجام
نمی‌دهم این دلالت نمی‌کند که آن عذابی که از این اخف است آن را هم انجام نمی‌دهد. و
فرقی بین این نیست که ما این سیاق سیاق یک اخبار سازج و ساده بگیریم یا متضمن بر
نفی شأنیت هم بگیریم. و مطلب مرحوم محقق عراقی را که حتی علی هذا التقدير

خواستند تصحیح کنند دلالت را، ذکر کردیم و مناقشه شد.

و اما احتمال سوم:

احتمال سوم این هست که مقصود از خذلان یک نوع شدید از عقاب و عذاب باشد پس مغایر با عذاب نیست ولی یک مرتبه شدیدتر از عذاب هست خذلان.

خب اگر این مقصود باشد آیا دلالت تمام هست یا تمام نیست؟ حق این است که علی هذا التقدير تارةً مراد از این خذلان خذلان دنیوی است. اگر خذلان دنیوی باشد به مفهوم اولویت و فحوا می‌توانیم عذاب اخروی را نفی کنیم. خدای متعال وقتی می‌فرماید این نوع عذاب دنیوی را ولو شدید است، این نوع عذاب شدید دنیوی را من قبل الیابان انجام نمی‌دهم. خب این به طریق اولی دلالت می‌کند که عذاب اخروی اصلاً قبل الیابان انجام نمی‌شود چون عذاب اخروی لایقاس به عذاب دنیوی ولو عذاب دنیوی اشد عذاب‌ها باشد آن عذاب با این قابل قیاس نیست. بنابراین نفی این دلالت بر نفی آن به طریق اولی می‌کند. حالا اگر از امم سابقه دارد نفی می‌کند به همان بیاناتی که در آیه تعذیب گفته شد. اگر نه منسلخ از زمان باشد و مال امم سابقه نباشد که خب نسبت به همه دارد می‌فرماید این جهاتش که «ما کان» دارد زمان ماضی را دلالت می‌کند یا نمی‌کند از این جهات همان مطالبی را باید این جا پیاده کرد و تطبیق کرد که در آیه تعذیب گذشت دیگر. دیگر آن‌ها را تک تک وارد نمی‌شویم.

و اما اگر مقصود از این خذلان یک نوع عذاب اخروی شدید باشد و خدای متعال می‌فرماید قبل الیابان ما چنین عذاب اخروی شدیدی نخواهیم داشت، خب این دلالت نمی‌کند بر این که عقاب دیگری که مراتب پایین‌تر باشد در آخرت نیست به خصوص اگر جمله‌ای باشد که اخباری سازج باشد، شأنیت و این‌ها در آن نباشد. خب خدای متعال دارد اخبار می‌فرماید که ما قبل از بیان آن مرتبه شدید عذاب اخروی را نخواهیم داشت اما مراتب پایین‌تر از آن شدید را هم نخواهیم داشت، خب این دلالتی نمی‌کند، اولویتی در کار نیست، ممکن است باشد.

بله اگر این جمله سیاقش سیاق نفی شأنیت باشد که شأن ما نیست آن عذاب آن چنانی را. خب شأن ما نیست یعنی با مقام رحمت ما سازگار نیست، باز هم دلالت نمی‌کند. خب رحمت خدای متعال قبل الیابان اجازه نمی‌دهد که آن عذاب الیم را، آن عذاب خیلی شدید را خدای متعال داشته باشد. اما عذاب‌ها پایین‌تر قبل الیابان چرا نداشته باشد. با رحمت واسعه.... چون خود عذاب کردن یک فلسفه‌ای دارد؛ برای تربیت است، برای این است که دعوت به انجام اعمال بشود، دعوت به خیر بشود. حالا آن شدید شدید می‌فرماید که با رحمت ما سازگار نیست اما پایین‌ترهایش هم با رحمت سازگار نیست بعد از این که ممکن است این پایین‌ترهایش برای این است که بالاخره ولو احتمال تکلیف دادید بنابراین که عقل حق الطاعه را قائل باشد یا قبح عقاب بلایبان را قائل نباشد برای این که انجام بدهند آن مرتبه‌های ضعیفه را نفی نمی‌کنند. ولی اگر نفی شأنیت به این باشد که با عدالت ما سازگار نیست، چون با عدالت ما سازگار نیست این کار را نمی‌کنیم. خب آیا عقل فرقی می‌گذارد با عدالت سازگار نبودن بین مرتبه شدید عذاب قبل الیابان و مراتب نازل‌اش قبل الیابان؟ دیگر در نظر عقل اگر بنا شد این با عدالت سازگاری نداشته باشد فرقی بین مراتب نیست، منتها آن مرتبه شدید خیلی ناسازگار با عدالت خواهد بود، ظلم اشدی خواهد بود. مراتب ضعیف‌تر آن ظلم است اما به آن شدت نخواهد بود. بنابراین که مقصود از خذلان عذاب باشد، نوعی از عذاب باشد، مغایر با عذاب نباشد، نوعی از عذاب

باشد، عذاب شدید، آن هم عذاب اخروی باشد اگر استظهار کنیم از آیه شریفه که در مقام بیان شأنیت فقط یک اخبار سازج و ساده نیست و آن هم براساس این که چون با عدالت ما سازگار نیست ممکن است بگوییم بله دلالت می‌کند. ولی کل ذلک همان طور که قبلاً گفتیم در آیه تعذیب ظهوری در این که حتماً به خاطر عدالت باشد ندارد. بنابراین نتیجه این می‌شود که در این جا بنا بر این تقدیر که خذلان باشد و خذلان مقصود این باشد ما احراز دلالت آیه شریفه را نمی‌کنیم چون اگر بخواهیم دلالت را احراز کنیم باید بگوییم حتماً عذاب دنیوی است تا این دلالت اولویت درست بشود یا اگر عذاب اخروی است براساس نفی شأنیت، براساس عدالت باشد چون منافات با عدالت دارد و هیچ کدام از این دو تا امر احراز نیست و دلیل و قرینه‌ای ندارد. بنابراین علی هذا التقدير دلالت تمام نیست.

و اما احتمال چهارم:

احتمال چهارم این بود که مراد از خذلان یک نوع عذابی است که در عرض سایر عذاب‌ها است، شدتی ندارد مثل بقیه عذاب‌ها است. اسم یک نوع عذاب است. خب اگر این را گفتیم بعید نیست که بگوییم دلالت دارد لولا اشکال نفی استحقاق دلالت دارد چرا؟ برای این که عرفاً وقتی گفت ما این نوع عذاب را نمی‌کنیم این الغاء خصوصیت عرفیه می‌شود به حسب مرتکبات عرفی. عرف از این جمله دیگه چی می‌فهمد؟ این را می‌فهمد که طبیعی عقاب قبل البیان نخواهد بود ولو این که متکلم جل و علا یک نوع خاص را ذکر فرموده. اما وقتی این نوع خاص را ذکر فرموده است این در عرض بقیه انواع است. بنابراین وقتی این در عرض بقیه انواع بود عرف خصوصیتی برای آن نمی‌بیند. وقتی خصوصیت ندید از دو راه یا سه راه عام می‌فهمد یا می‌گوید خب درسته این را نام برده متکلم اما این که با بقیه عذاب‌ها فرقی نمی‌کند، این‌ها در عرض هم هستند، مثل هم هستند وقتی در عرض هم و مثل هم بودند این اگر قبل البیان نخواهد شد پس پیش این متکلم، پیش این قانونگذار غیر این هم مثل این است. آن‌ها را هم قبل از این بیان نخواهد کرد. از راه قانون مساوات که در ذهن تجلی می‌کند می‌گوید این که با بقیه فرق نمی‌کند که. وقتی این متکلم در صورتی که بیان نداشته باشد این نوع عذاب را نخواهد کرد آن را هم نخواهد کرد، آن را هم نخواهد کرد.

سؤال: قیاس نیست؟

جواب: نه، این جا قطع به این است که این‌ها مثل هم هستند در نظر عرف. اطمینان داریم که این‌ها مثل هم هستند. این یک راه.

پس می‌فهمد که آن گوینده شبیه حکمی که برای این قسمی که ذکر کرده است ذکر کرده است برای اشباه و انظار این هم همین حکم را جعل کرده است. و یا این که می‌فهمد که حکم برای جامع بین این‌ها است حالا این فرد این جا ذکر شده ولی حکم مال جامع این‌ها است. یعنی می‌خواهد بگوید عذاب نداریم قبل البیان ولو این عذاب خاص را ذکر کرده که خذلان باشد.

و راه سوم که این دو راه شد خودش که یا می‌فهمد که برای دیگران، برای افراد دیگر، انواع دیگر هم مثل این حکم جعل کرده یا می‌فهمد برای جامع جعل کرده و حالا یک فرد جامع را در عبارتش آورده ذکر کرده. و یا این که نه، این جور قرائن ارتکازیه باعث می‌شود که فرض این است که این مطلب ارتکازی در ذهن متکلم هم هست، آن گوینده

هم این ارتکاز را دارد حالا به جوری که در مقام ربوبی حالا دیگه از باب ضیق خناق این جوری می‌گوییم یعنی در نفوس علوی و ولوی و این که آن اگر خودش را فرض کند مثل یک انسانی.

خب خود کلام او ظهور دارد در این که این خصوصیت ندارد نه این عبد استدلالی می‌کند مثل آن بیان قبلی. نه خود کلامش ظهور در این دارد که این از باب مثال دارد می‌گوید. مثل این که وقتی سائل می‌آید خدمت امام عرض می‌کند که آقا مثلاً قبایم خونی شده نماز می‌توانم بخوانم یا نه؟ هیچ کس نمی‌فهمد که قبا... چون کلمه قبا گفته پس پیراهن را شامل نمی‌شود چون کلمه قبا اسم این است، نه اسم پیراهن است. عبا را دیگه شامل نمی‌شود، زیرپوش را شامل نمی‌شود، سروالش را شامل نمی‌شود. نه، می‌فهمند که این عبا را روی مثال دارد می‌گوید. این جا هم وقتی می‌فرماید مثلاً ما کسی را زندان نمی‌کنیم قبل البیان. خب اگر گفت زندان نمی‌کنیم قبل البیان می‌فهمد این یعنی از باب مثال دارد می‌گوید، یعنی عقوبت نمی‌کنیم. حالا شلاق هم نمی‌زنیم قبل البیان، سرش را هم نمی‌تراشیم توی کوچه و خیابان بگردانیم قبل البیان. همه انواع مجازات‌ها و کیفرها این حالا زندانش را نام برده. پس بنابراین خود کلام ظهور پیدا می‌کند در این که این بیاناتی است که در موارد الغاء خصوصیت بیان فنی‌اش که الغاء خصوصیت چه جور دلیل می‌شود، بیان فنی آن یکی از این بیانات ثلاثه هست که در موارد الغاء خصوصیت در فقه که الی ما شاء الله من الطهارة الی الدیات ما داریم بیان فنی آن همین است که عرض کردیم.

خب این جا هم اگر خدای متعال می‌فرماید که «ما کان الله لیضل أو بعد من اذ هداهم حتی یتبین لهم ما یتقون» اگر این اضلال به معنای خذلان باشد و خذلان هم یک نوع عذاب باشد که با بقیه عذاب‌ها هم عرض است و مساوی است به این بیاناتی که گفته شد الغاء خصوصیت عرفیه می‌شود.

هذا اگر این سیاق یک سیاق اخبار ساده باشد و اگر دلالت بر نفی شأنیت بکند که دیگه دلالتش آكد و اوضح می‌شود، با شأن ما سازگار نیست چنین عقابی کردن. خب این شأن چه با رحمت واسعه‌اش باشد، چه با عدالتش باشد می‌گوید با رحمت ما نمی‌سازد که کسی را زندان کنیم قبل البیان مثلاً. خب آدم می‌فهمد پس زندان کردن وقتی شأن نیست، شلاق زدن شأن است؟ او را سرش را بتراشند و توی کوچه و خیابان بگردانند شأنش است، این وقتی نفی شأنیت می‌شود دیگه دلالت آكد و اوضح می‌شود. اگر با عدالت دیگه بشود نفی شأنیت بکنیم چون با عدالت ما سازگار نیست که دیگه دلالت باز از قبلی هم اوضح خواهد شد.

سؤال: استاد در این برداشت عرفی که فرمودید عرف ... مراتب عالیه عذاب با مراتب مساوی. یعنی همین طور که عرف این جا این برداشت را می‌کند در فرض سوم هم عرف می‌گوید حالا چه مرتبه بالاتر عذاب باشد چه مرتبه پایین‌تر ...

جواب: نه این جور نیست. دیگه اعدام نمی‌کنند. اعدام نمی‌کنم می‌گوید خیلی خب حالا اعدام نمی‌کند قبل البیان اما آیا کتک هم نمی‌زند، زندان هم نمی‌کند؟ آن جا این طوری است. اگر گفتیم خذلان نوع من العذاب است ولی مرتبه عالیه از عذاب است اگر آن را نفی کرد قبل البیان و گفت که من مثل حالا ... بخواهیم بکن گفت اعدام نمی‌کنم قبل البیان، حالا معنایش این است که چوب هم نمی‌زنم، زندان هم نمی‌کنم، دو روز زندان نمی‌کنم؟ این‌ها را دیگه دلالت نمی‌کند عرفاً. اما اگر چیزهای هم عرض را دارد می‌گوید،

بعضی از دستورات و قوانین نسخ شد و عده‌ای هم در هنگام نسخ نبودند که متوجه بشوند، آیه ناسخ که وارد شد پیامبر نسخ فرمود آن‌ها نبودند ولی آن‌ها حکم اولی را شنیده بودند و رفته بودند، محل خودشان بودند، شهرهای خودشان بودند مثل همین تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه معظمه.

«و قد مات الأولون على الحكم الاول...»

آن وقت آن‌هایی که حتی بعد از نسخ طبق حکم اولی عمل می‌کردند این‌ها فوت شدند.

«سئل النبی(ص) عن ذلک...»

از پیامبر(ص) سؤال شد که پس آن‌ها چی می‌شوند، آن‌ها که خیردار نشدند همین جور تا آخر عمرشان نماز به بیت المقدس می‌خوانند مثلاً.

«فأنزل الله الآية...»

خدا این آیه را نازل فرمود. خب این مورد چه موردی است؟ این مورد موردی است که شک در حکم نیست، آن‌ها حجت بر آن طرف دارند. حجت داشتند که شما باید به بیت المقدس نماز بخوانید پس آن‌ها حجت بر آن طرف داشتند، وقتی حجت بر آن کارشان داشتند که آن دلالت التزام هم دارد بر این که جای دیگه نماز نخوانید، به بیت المقدس بخوانید، به جای دیگه هم نخوانید. خب آن‌ها اسحقاق ندارند دیگه. این آیه اگر فقط بیاید بخواهد بگوید که این آیه در این مورد که می‌خواهد خیال‌ها را راحت کند باید معنایش جوری باشد که با این واقعیت سازگار باشد نه این که فقط بگوید این‌ها عذاب نمی‌شوند. این که این‌ها باید بالاتر از این گفته بشود که پس یا نفی عذاب باید مساوقت داشته باشد با نفی استحقاق یا در این مورد باید یک جور معنا بشود که نفی استحقاق را هم بفهماند.

«فأنزل الله الآية و بین أنه لا یعدّب هؤلاء على التوجه الى القبلة الاولى حتى یسمعوا بالنسخ و لا یعلموا بالناسخ فحينئذ یعذبهم. (عن الكلبي)»

این شأن نزول از کلبی نقل شده که این بوده علت نزول این آیه شریفه.

یا این که خود مرحوم طبرسی می‌فرماید:

«قيل مات قوم من المسلمين على الإسلام قبل أن تنزل الفرائض فقال المسلمون يا رسول الله إخواننا الذين ماتوا قبل الفرائض ما منزلتهم فنزل و ما كان الله ليُضِلَّ قَوْماً الآية...»

که این‌ها سؤال‌شان این بود که هنوز اصلاً تشريع نشده بود فرائض، نازل نشده بود، خدا دستوری نداده بود. این‌ها چی می‌شود؟ خب آن موقع کی اصلاً توی ذهنش می‌آمد که نماز را به این شکلی، روزه به این شکلی، زکات به این شکلی، حق الطاعه‌ای همیشه آخه توی ذهن کسی نمی‌آید. پس بنابراین آن‌ها هم نسبت به این فرائض به این خصوصیات معلوم است اصلاً غفلت است و استحقاق عقاب نیست. بنابراین چه شأن نزول آن باشد، چه نزول این باشد، چه هر دو باشد و...

خب قد یجاب به این که این شأن نزول‌ها ثابت نیست که حالا حسن یک چیزی گفته یا کلبی یک چیزی گفته. اولاً از طبرسی تا آن‌ها ارسال است، سندی ذکر نکرده ایشان و ثانیاً سند مثبت هم داشته باشیم، معنعن درست هم داشته باشیم مگر قول آن‌ها حجت است. این جا یک نکته‌ای هست که باید به آن توجه بکنیم و آن این است که در این جور مواردی که نقل می‌شود که یک چنین جوّی بوده، یک چنین مطلبی بوده در این جا اصالة عدم القرينة و این که بگوییم اطلاق درست می‌شود معنا این چنین هست محل اشکال است

همان طور که شهید صدر قدس سره در فقه بیان کردند، ایشان بیان فرمودند، مرحوم حاج آقا رضا هم شاید قبل از ایشان بیان فرمودند که ما چون انعقاد اطلاق یا انعقاد ظهور متوقف است بر این که چنین جوّ و چنین قرینه عامه‌ای وجود نداشته باشد. و ما وقتی احتمال وجودش را می‌دهیم که شاید چنین چیزی بوده و فقط یک احتمال مجرد نیست، یک احتمال نیشقولی که ساخته ما باشد که لعل این جور هست نیست آن جا بله عقلاء اعتنا نمی‌کنند اما اگر یک شواهد و قرائنی برای حجت نیست اما محتمل این احتمال را ایجاد می‌کند که بله چنین سؤالی بوده، چنین مطلبی بوده، خدای متعال این آیه را نازل فرموده در پاسخ این سؤال. ما در چنین مواردی نمی‌توانیم اطلاق بگیریم. منتها این حرف حرفی است که باید خیلی به آن توجه داشته باشیم در آیات، در روایات، منتها در مانحن فیه این اثر نمی‌بخشد که ما حتماً دلالت را احراز کنیم. چون اگر این ثابت باشد باید جوری معنای آن باشد که نفی استحقاق هم بکند اما اگر ثابت نباشد، نه لازم نیست. پس چون احراز نمی‌کنیم این جا برای استدلال ما این نافع نیست که بگوییم استدلال را تمام می‌کند.

و اما علی الثالث:

علی الثالث این بود که تصرف در هیأت باشد.

سؤال: استاد از یک جهت دیگه اشکال ایجاد می‌کند که توی این ... همان جور که فرمودید ... طرف احتمال تکلیف هم نمی‌دهد. شاید آیه برای این مقام است نه برای آن جایی که شک بدوی است و احتمال تکلیف می‌رود و آن جا بخواهد برائت جاری بشود.

جواب: بله شأن نزول باعث نمی‌شود. درسته آن‌ها غفلت داشتند اما دیگه معنایش که نگفته «حتی یبیین لهم» حتی یبیین لهم هم حالت غفلت را می‌گیرد هم حالت اعم را می‌گیرد چون العبرة بعموم الوارد لا بخصوصية المورد. اما خروج مورد قبیح است بنابراین باعث نمی‌شود که معنا ضیق... العبرة بعموم الوارد لا بخصوصية المورد.

و اما ... سوم این بود که آیه شریفه در ماده تصرف نمی‌کند. ضلالت به همان معنای گمراهی است. لایضل یا یضل یعنی خدا گمراه نمی‌کند. یعنی ضلالت و اضلال به معنای گمراهی است. ضلالت به معنای گمراهی است اما این باب افعال به معنای ایجاد الضلالة نیست به معنای ایجاد گمراهی نیست. این به معنای نسبت دادن است، و حکم نمودن است که باب افعال گاهی به این معنا می‌آید. «یضل» یعنی یحکم بضلالة یا ینسب الی الضلالة. پس «و ما کان الله لیضل» یعنی «و ما کان الله لیحکم بضلالة قوم بعد از هداهم حتی یبیین لهم» یا «لاینسب الله تعالی قوماً بضلالة» مگر بعد از این که «تبیین لهم ما یتقون» نسبت نمی‌دهد، حکم نمی‌کند.

خب اگر به این جور بخواهیم بگوییم آیا دلالت می‌کند یا دلالت نمی‌کند. ظاهر این است که بنابر این دلالت دارد حالا چه سیاق را سیاق نفی شأنیت هم بگیریم چه نگیریم. چون ظاهر است که وقتی می‌گوید خدای متعال حکم به ضلالت قبل البیان نمی‌کند یا نسبت به ضلالت قبل البیان نمی‌فرماید این نیست که... ظاهرش این است که یعنی چون ضلالتی نیست. نه این که هست و حالا خدای متعال این حکم را نمی‌کند، این نسبت را نمی‌دهد. خب چرا ندهد، وقتی واقعیت دارد، مگر از کسی ترس دارد، مگر کسی با کسی رو درپایستی دارد. پس ظاهر عرفاً این است که وقتی خدا حکم نمی‌کند به ضلالت به خاطر این که ضلالتی نیست. به خاطر این که گمراهی نیست. نسبت که نمی‌دهد به خاطر این است نه به خاطر این که احترام بخواهد بکند یا رو درپایستی دارد یا... وجهی ندارد. خدای

متعال که لایستحیی. پس بنابراین ظاهر عرفی حالا اگر نگوییم عقلی، ظاهر عرفی این است که وقتی می‌فرماید خدا نسبت نمی‌دهد به ضلالت قبل البیان یا حکم نمی‌فرماید به ضلالت قبل البیان برای این که ضلالتی نیست. برای این که گمراهی نیست وقتی گمراهی نبود پس قهراً این‌ها گمراه که نبودند پس در راه هستند. بنابراین اگر قبل البیان عمل نکردند، برائت جاری کردند این‌ها گمراه نیستند، این‌ها در راه هستند. و وقتی در راه بودند پس بنابراین برائت درست بود و گمراه نبودند بنابراین برائت درست است.

بنابراین دلالت آیه شریفه وقتی در راه بودند و گمراه نبودند قهراً استحقاق هم دیگه ندارند. نفی استحقاق هم می‌شود بنابراین دلالت آیه شریفه علی هذا دلالت خوبی است. بعضی در بعضی کلمات مثل بعضی تقاریر مرحوم شهید صدر از ضلالت علی هذا التقدير به معنای نسبت به عدم تدبیر و خروج از دیانت تعبیر کردند. یعنی خدا حکم نمی‌کند به خروج از دیانت قومی که هدایت‌شان کرده حتی بیّن لهم ما یتقون. حکم نمی‌کند به خروج عن الدیانة، عن التدبیر. این جور تعبیر کردند.

خب حالا اگر این جور هم تعبیر بکنیم که حالا خیلی وجه ندارد ما این جور تعبیر بکنیم چون توی لغت ضلالت این‌ها لوازمش است، یعنی منطیقات آن هست نه خود معنا باشد. حالا اگر این جور هم تعبیر کردم که از شهید صدر نقل شده که خدا حکم به خروج عن الدیانة و عن التدبیر نمی‌فرماید خب دیگه باز هم دلالت خیلی روشن است. که خدای متعال حکم نمی‌کند به این که خارج از دیانت شده مادامی که تبیین نفرموده باشد ما یتقون را. پس خروج از دیانت نیست پس برائت ثابت می‌شود. خب باز پس همان بیان را هم اضافه می‌کنیم البته عرفاً این که حکم نمی‌کند به خروج از دیانت نه به خاطر رو دریاستی، چون خروج واقعی نیست از دیانت. بنابراین باز دلالت تمام می‌شود.

بنابراین اگر ما استظهار کنیم از آیه شریفه این معنای سوم را که مرحوم صاحب مجمع البیان قدس سره این جور استظهار فرموده از آیه شریفه منتها کلام در این است که این معنا معنای خوبی است انصافاً ولی باز معینی ندارد مگر این که آن معانی دیگر آن‌ها اشکال داشته باشد و تمام نباشد. الان ما معینی برای این نداریم ولی اگر این باشد دلالت خوبی است.

خب و إما الاحتمال الرابع که چون احتمال رابع دیگه فرقی با احتمال ثالث نمی‌کند. آن جا هم این است که لایجد الله ضالین، به معنای این بود دیگه. خب ضال نمی‌یابد افراد را بعد از هدایت کردن‌شان قبل البیان. خب ضال نمی‌یابد چون ضال نیستند. و این از یک جهت دلالتش بهتر از آن سومی می‌شود. چون آن جا می‌گفت خدا حکم نمی‌کند حالا یک کسی ممکن است آدم کج سلیقه‌ای باشد ولی حالا حکم نمی‌کند شاید باشد. اما نمی‌یابد که دیگه نمی‌شود. وقتی هست چه جور نمی‌یابد. دیگه این شبهه ولو آن جا هم دفع کردیم ولی دیگه این شبهه هم جای طرح ندارد که خدا این‌ها را ضال نمی‌یابد قبل البیان ولو عمل نکند. پس بنابراین روی احتمال چهارم هم دلالت بر برائت دلاله قویه. منتها باز این که این جا به معنای این باشد این معینی و قرینه معینه‌ای ندارد.

و اما الخامس و السادس ان شاء الله برای فردا

وصلی الله علی محمد و آل محمد.